

نام فیلم: هوانورد (The Aviator)

کارگردان: مارتین اسکورسیزی نویسنده: جان لوگان بازیگر کلیدی: لئوناردو دیکاپریو، کیت بلانشت، کیت بکینسیل

نگارش: افسانه شریف

این نوشته حاوی اطلاعاتی است که بخش‌هایی از فیلم را فاش می‌کند.
در صورتی که این فیلم را ندیده‌اید، خواندن این متن توصیه نمی‌شود.

هاوارد هیوز

اولین تصاویر فیلم، تصویر هاوارد در حدود ۱۰سالگی است در خانه‌ای زیبا و اعیانی برهنه در وان آب ایستاده؛ پس از لحظاتی مادرش وارد می‌شود، صابونی را از قوطی خارج می‌کند و در حالی که ظاهراً با آرامش به شستشوی او مشغول است، حروف قرنطینه را برایش هجی می‌کند. کلمه قرنطینه برای هاوارد کوچک جدید نیست، همین‌طور سوالاتی که مادر درباره بیماری‌های حصبه و وبا می‌پرسد، زیرا او پاسخ همه آنها را به خوبی می‌داند؛ گویی سوالها قبلاً نیز بارها تکرار شده‌اند! این‌گونه و با این جمله که: «تو درامان نیستی» مادر بذرترس و وحشت از آلودگی، بیماری و وسواسی‌گری را در ذهن کودکش می‌نشانند. ادراکی مبالغه‌آمیز نسبت به آلودگی، میکروب و بیماری در همان سالهای کودکی، تحت سیطره همه‌گیری بیماری و ملاحظات افراطی مادر، در ذهن هاوارد شکل می‌گیرد.

در طول فیلم، تقریباً تمام انتخابهای هاوارد و تمام رفتارهایی که در مواجهه با احساس اضطراب، ترس، عدم امنیت انتخاب می‌کند، مستقیم یا غیرمستقیم به همان سکانس ابتدایی فیلم ارجاع داده می‌شود. همان ابتدای فیلم نواح از او می‌پرسد کی به هیوستون می‌رویم و هاوارد پاسخ می‌دهد: «ما به هیوستون نمی‌رویم، سال ۱۹۱۳ (مواجهه با همان دوران کودکی هاوارد) اونجا دیفتری، وبا و حصبه اومد و بیش از ۲۰۰۰ نفر کشته شدن... اونجا باتلاقی از بیماری هاست...!» کمی بعدتر به جونی می‌یر، خبرنگارش می‌گوید: «باید هر کاری که لازمه انجام بدیم، وگرنه اگه پروژه فیلم -فرشتگان جهنمی- شکست بخوره باید دمم رو بذارم روی کولم و برگردم به همون هیوستون کوفتی...» ظاهراً هرکاری کرده تا خود را از هیوستون، این «باتلاق انواع بیماری» دور نگه دارد!

در هر جای داستان، هرگاه هاوارد با احساس تهدید، ترس و اضطراب مواجه می‌شود، برای تسلی خود و کاهش شدت هیجانات ناخوشایندش، یکی از رفتارهای نمادین و ناکارآمد وسواسی‌گری را انتخاب می‌کند، هرچه موقعیت تهدیدآمیزتر، رفتار سازمان یافته و عادی او نیز با شدت بیشتری نمود پیدا می‌کند:

- وقتی دوست دخترش کیت را غرق گفتگو و خنده با تهیه‌کننده‌ای دیگر می‌بیند با شستن دستهایش سعی می‌کند اضطراب و ترس خود را کاهش دهد. در صحنه‌ای دیگر وقتی خود را در گفتگو با یوهان تریپ -رغیب سرسخت و پرنفوذش در هواپیمایی پان‌ام- منافع و اسرار شرکت هواپیمایی‌اش را در معرض خطر می‌بیند، این بار با شدت بیشتری به شستشوی دستهایش می‌پردازد؛ دستهایی که حالا دیگر با افزایش سطح مخاطرات برای پروژه‌های مختلفش، از شدت شستشو خشک و جای جای آن زخم است!

- هرچه هاوارد فشار و تهدید بیشتری ادراک می‌کند، علاوه بر رفتارهای سازمان یافته عادی که دارد، برای کاهش احساس ترس و تهدید، خلاقیت او رفتارهای جدیدتر -اما با همان مبنا و رویکرد وسواسی‌گری به او پیشنهاد می‌هد، مثل فشردن پاچه

شلواریان انگشتان دستش گویی در حال پاک کردن نوک انگشتانش از آلودگیست، تکرار بلند بلند یک عبارت یا جمله مثل نقشه ها رو بهم بده، یا نمی خوام مریضت کنم، کشتن حشرات خیالی با پایش یا تولید صدایی همچون سرفه میان جملاتش.

زمانی که بازرسهای ایالتی خانه و محل کار او را خصمانه مورد تفحص و بازرسی قرار می دهند، هاوارد تمام وحشت و نگرانی خود را از آنچه که بر سرش می آید با یک جمله بیان می کند: دارن به همه چی دست می زنن! پس از این سکانس، در حالیکه خودش در اتاقی در محل کارش حبس کرده، شاهد اوج و تنوع رفتارهای وسواسی گری او هستیم! در حقیقت هنگامی که تسلط و کنترلش بر شرایط و موقعیت موجود را در پایین ترین حد ممکن می یابد، وسواسی گری هایش که دیگر سبک و سیاق آیینی هم برایش پیدا کرده اند، احساس کاذب داشتن کنترل بر شرایط موجود را می دهد.

علیرغم تمام این رفتارهای ناکارآمد، هاوارد هیوز انسانی بسیار باهوش و در حقیقت نابغه ای کم نظیر است با قابلیت های مثال زدنی همچون پشتکار، خلاقیت، بلندپروازی و ریسک پذیری بسیار زیاد که از نیاز به قدرت و آزادی بسیار بالای او نشأت می گیرد. البته هراس بیمارگون او از میکروب و بیماری نشان از نیاز به بقای بالای او دارد.

اما همان طور که می دانیم اساسا وسواسی گری محدود کننده و حتی کشنده خلاقیت است زیرا افراد با ادراکی که منجر به وسواسی گری می شود معمولا به حاشیه امن رفتارهای ثابت و تکراری پناه می برند و تغییر به شدت ذهنشان را آشفته و مستاصل می سازد. از سوی دیگر نیاز به بقای بالا، نیاز به قدرت و آزادی را تحت الشعاع خود قرار می دهد. شاید تنها توضیح قابل قبولی که در مواجهه با این تعارض موجود بین رفتار و نیازها، ریسک پذیری بسیار بالا و رفتارهای جسورانه اش می تواند داد این است که نیاز به قدرت و آزادی او چنان زیاد است که نیاز به بقا نمیتواند سیطره کاملی بر این دو نیاز یابد و تنها در بعضی رفتارهای خاص او - مثل عاداتهای خاصش در خوردن - نمود پیدا می کند. از سوی دیگر رفتارهای جسورانه و بی مهابایی که نشان میدهد - مثل ریسک تمام سرمایه هایش برای پیش برد اهدافش یا اشتیاق و جسارت برای انجام پروازهای آزمایشی - ممکن است رفتارهای جبرانی باشند که در پاسخ به ترسهای غیرمعمول خود انتخاب کرده است.

هاوارد به دلیل انتخاب رفتارهای ناکارآمد و کنترل گری فراوان در روابطش - مثل قرار دادن شنود در نقاط مختلف - روابط دو عضوی بسیار ناسالم و ناپایداری را برای خود رقم می زند با این حال به خوبی می توان دید که او نیاز به عشق و تعلق نسبتا بالایی دارد مثال شاهد نیز این است که حتی پس از آنکه رابطه او و کیت هیبورن پایان یافته و کیت او را ترک کرده، هاوارد برای جلوگیری از رسوایی کیت حاضر می شود بهایی گزافی بپردازد و مانع انتشار عکسهای روابط خصوصی کیت با معشوقه متاهلش می شود! در طول داستان هاوارد بارها صراحتا درباره وجود مشکلاتش ابراز آگاهی می کند: یه چیزایی می بینم! او نسبت به وضعیت روانی اش بینش دارد. در چندین جای مختلف داستان نیز می بینم هنگامی که خواسته ای برایش پررنگ می شود یا منافعش را در معرض خطر جدی می بیند، آگاهانه دست از وسواسی گری بر می دارد:

- در حین پرواز، بطری شیر خود را بر دهان کیت می گذارد تا شیر بنوشد و سپس خودش نیز از همان نقطه شیر را سر می کشد و احساسش را با تعجب بررسی می کند.
- پس از حبس کردن خود در اتاقی در محل کار و سپس در خانه اش و ناکارآمد یافتن این رفتار برای حفظ آن شرکت هواپیمایی و باقی مانده اعتبارش که تمام سرمایه و به نوعی هویت خود می داند، به کمک او گاردنر از غار خود بیرون می خزد و تمام قد به دفاع از داشته هایش در دادگاه می پردازد.

همین دو نمونه کافیت تا اگر بخواهد برای همیشه چراغ آگاهی را بر رفتارش بتاباند و او را به این نتیجه گیری خردمندانه برساند که رفتارهای او پاسخ هایی هستند که در موقعیت های مختلف انتخاب می کند و بی شک با آن همه هوش و نبوغ می تواند انتخاب های مسئولانه و کارآمدی داشته باشد. با این حال پس از پشت سر گذاشتن بحران و در انتهای داستان شاهد هستیم که فکر برداشتن گامی بزرگ و تحول آمیز دیگر به سوی آینده، چنان ذهن او را برمی آشوبد که دوباره به همان رفتارهای عادی گذشته اش متوسل می شود. متاسفانه در بررسی زندگی بسیاری نوابغ دیگر نیز در می یابیم که بسیاری از ایشان تمام انرژی خود را صرف حرفه خود کرده و از روابط خانوادگی و عاطفی به شدت نا به سامان در رنج بودند و فراتر از آن ناتوان از برقراری صلح و آشتی با خود بودند! بیننده در انتها با این حسرت تنها باقی می ماند که ای کاش هاوارد هیوز در کنار آن همه شور و اشتیاق و نبوغ برای ایجاد تغییر و تحول در صنعت هوانوردی، می توانست نیم نگاهی خردمندانه نیز بر رفتارهای ویرانگر و ناکارآمد خود داشت باشد.



انتخاب بهتر
موسسه بهداشت و سلامت اوان